

## شرح احوال برخی موسیقی‌دانان عصر صفوی در گلستان هنر اثر قاضی میراحمد منشی قمی

سهند سلطاندوست<sup>۱</sup>، امیرحسین داودوندی<sup>۲</sup>

دانش‌آموخته دکتری رشته پژوهش هنر، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران  
دانشجوی کارشناسی ارشد رشته تاریخ ایران اسلامی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه زنجان، زنجان، ایران

### چکیده

یکی از مسائل عمده مطالعه در زمینه تاریخ موسیقی ایران، فقدان کتب تذکره و شرح حال درباره موسیقی‌دانان است. گرچه در دوره صفوی، به دلیل توجه بسیار شاهان و شاهزادگان، تذکره‌نویسی بیش از دیگر ادوار تاریخ ایران مرسوم می‌شود و منابع این‌چنینی درباره شعر و شاعران فراوان داریم؛ اما درباره دیگر هنرها به‌خصوص موسیقی با کمبودی جدی مواجهیم، چنانکه تذکره مستقل درباره موسیقی در دسترس ما نیست. در این میان، کتاب *گلستان هنر*، تألیف قاضی میراحمد منشی قمی، مورخ و شاعر دربار شاه عباس صفوی، شرح حال هنرمندانی است که با صنایع کتاب‌آرایی سروکار داشته‌اند؛ اما به‌خاطر اشتغال برخی از این هنرمندان به فن موسیقی، از احوال چندتن از موسیقی‌دانان عصر صفوی آگاهی می‌یابیم. باید دانست که مؤلف *گلستان هنر* در مطاوی اثر خود از موسیقی‌دانان و سازهای آن زمان اسم برده؛ ولی نه در فصل و جزء معین و مخصوص. قاضی را می‌توان یکی از نخستین منتقدان هنر به‌معنای واقعی کلمه دانست و اثر او را طلیعه نقد و نظر هنری در تاریخ ادبیات فارسی به‌شمار آورد. بیان روان، قلم شیرین و نثر موجز؛ اما مؤثر از ویژگی‌های نثر قاضی احمد است. این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای نخست به بررسی شرح حال قاضی میراحمد در منابع و تذکره‌های دیگر می‌پردازد، سپس حامی و تاریخ تألیف اثر را بررسی می‌کند. در ادامه مشخصات، فهرست، نسخه‌های اثر و شرح حال ۸ تن از موسیقی‌دانان عصر صفوی در کتاب *گلستان هنر* را عرضه می‌نماید.

**کلیدواژه:** گلستان هنر، قاضی میراحمد منشی قمی، موسیقی‌دانان عصر صفوی، شرح حال، موسیقی عصر صفوی.

1. [sahand.soltandoost@modares.ac.ir](mailto:sahand.soltandoost@modares.ac.ir)

2. [adavoodvandi@znu.ac.ir](mailto:adavoodvandi@znu.ac.ir)

می‌کند. در ادامه مشخصات، فهرست و نسخه‌های اثر و در آخر شرح حال ۸ تن از موسیقی‌دانان عصر صفوی را در کتاب *گلستان هنر* براساس نسخه مصحح به دست سهیلی خوانساری عرضه می‌نماید. این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای انجام شده است.

### پیشینه تحقیق

سهیلی خوانساری به نسخه‌هایی از *گلستان هنر* که تا آن زمان دیده از نسخه‌های مسکو، لندن، آصفیه و سالار جنگ و نیز نسخه مرحوم داعی‌الاسلام که به دخترش، زهرا داعی، ارث رسیده اشاره کرده است؛ اما نسخه چاپی را از روی نسخه شخصی حاج حسین آقا نخجوانی فراهم کرده که در سال ۱۳۵۲ از سوی بنیاد فرهنگ ایران منتشر شده است. نسخه دیگری هم به خط مهدی بیانی از روی همین نسخه برداشته شده است (منشی قمی، ۱۳۵۱: شصت‌ویک و پنجاه‌وشش). مسعودیه جز این‌ها از نسخه‌ای در کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد (به شماره ۱۳۸۹) یاد می‌کند (مسعودیه، ۱۳۹۱، ۱۵۳).

زاخو، شرق‌شناس مشهور شوروی، *گلستان هنر* را به روسی ترجمه و در مسکو چاپ کرده است. مینورسکی آن را به زبان انگلیسی برگردانده و در واشنگتن به چاپ رسانده است. از متن این کتاب فراوان انتقال کرده‌اند که کلام‌الملوک میرزا یوسف لاهیجی یکی از آن‌هاست (منشی قمی، ۱۳۵۱، ۶۲). غلام‌محمد هفت قلمی دهلوی (ف. ۱۳۳۹ق) در تذکره خوشنویسان مندرجات *گلستان هنر* را به عین عبارت و بدون ذکر مأخذ نقل کرده که همین کتاب در کلکته به چاپ سربی رسیده است. میرزا فضل‌الله، مشهور به باباخان هم در ماه شعبان سال ۱۳۰۴ق خلاصه‌ای از *گلستان هنر* را برای فرهاد میرزا معتمدالدوله تحریر کرده و نسخه اصل این خلاصه به شماره ۹۴۸۶ در کتابخانه مجلس محفوظ و شامل ۵۲ برگ است (گلچین معانی، ۱۳۶۳، ج. ۲: ۷۱۷). همچنین نسخه متأخری از *گلستان هنر* را احمدبن علی‌بن ملا اسماعیل در سال ۱۳۱۷ق با عنوان «کتاب *گلستان هنر* در خط و نقاشی و غیره» کتابت کرده که به شماره ۱۵۷۴۲ در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود.

### مؤلف اثر

احمد سهیلی خوانساری در ابتدای فصل سوم مقدمه *گلستان هنر* منشی قمی توضیح می‌دهد که در سال ۱۳۱۷ یعنی حدود ۳۴ سال پیش از انتشار این کتاب، خانم زهرا داعی (با نام کامل: زهرا داعی‌زاده، فرزند محمدعلی داعی‌الاسلام، صاحب فرهنگ نظام) در شماره ۶ مجله *ارمغان* راجع به کتاب بی‌آغاز *گلستان هنر* خود که در آن روز نام آن معلوم نبوده، شرحی نوشته و آن را معرفی کرده و برای شناسایی این کتاب و مؤلفش از فاضلان و دانشمندان زمان یاری خواسته است (منشی قمی، ۱۳۵۱، ۵۵).

داعی‌زاده در این نوشته کوتاه با عنوان «تذکره خوش‌نویسان و نقاشان» توضیح می‌دهد که دانشجوی دانشگاه حیدرآباد دکن است و باید در بهار سال آینده امتحان آخر دانشگاه را در موضوع زبان و ادب

یکی از مسائل عمده مطالعه در زمینه تاریخ موسیقی ایران، فقدان کتب تذکره و شرح حال درباره موسیقی‌دانان است. نگارش زندگی‌نامه درباره سخنوران زبان فارسی با *الباب‌الالباب* محمد عوفی از حدود سال ۱۸۱۸ق آغاز می‌شود، با *تذکره‌الشعرا* مشهور دولت‌شاه سمرقندی از اواخر عصر تیموری ادامه می‌یابد و از دوره صفویه بدین سو به اوج خود می‌رسد. هرچه منابع این جنبی درباره شعر و شاعران فراوان داریم، درباره دیگر هنرها با کمبود جدی مواجهیم. این حقیقت می‌تواند نشان‌دهنده جایگاه و اهمیت هنرها و هنرمندان رشته‌های مختلف در قیاس با یکدیگر و گواهی آشکار بر برتری مطلق هنرهای زبانی اعم از نظم و نثر و خط بر دیگر انواع هنری باشد. در این بین، وضعیت موسیقی در زبان فارسی از همه آشفته‌تر است و هیچ اثر مستقلی در این حوزه تألیف نشده است که بتواند فی‌المثل حتی اندکی به کتاب *الآغانی* اثر سترگ ابوالفرج اصفهانی نزدیک شود. آنچه از حیات موسیقی‌دانان برجسته تاریخ ایران، چه پیش و چه پس از اسلام و از دوره‌های مختلف تاریخی در دست داریم، چیزی جز پاره‌ها و اشاره‌هایی در حاشیه آثار دیگر نیست که آن‌ها هم از لحاظ اعتبار عمدتاً غیرقابل اعتمادند و بیشتر به افسانه‌پردازی می‌مانند تا واقع‌نویسی. بنابراین، دشوار است که بتوان این مطالب را مبنای مطالعات تاریخی در موسیقی پژوهی علمی قرار داد.

کتاب *گلستان هنر*، تألیف قاضی میراحمد منشی قمی، نیز در واقع شرح حال خطاطان، نقاشان، تذهیب‌کاران، صحافان، قلمدان‌سازان، کاغذسازان و به‌طور کلی هنرمندانی است که با صنایع کتاب‌آرایی سروکار داشته‌اند؛ اما به‌لطف همین تذکره، از احوال برخی موسیقی‌دانانی که هم‌زمان به یکی از هنرهای پیش‌گفته اشتغال داشته‌اند، آگاهی می‌یابیم. برخی از این موسیقی‌دانان عبارتند از: مولانا مالک (عالم به علم ریاضی، هندسه و نجوم)، میرصدرالدین محمد قزوینی (متبحر در ریاضی و علم ادوار و صاحب رساله‌ای در موسیقی)، مولانا عبدالهادی (برادرزن مولانا ملک‌مذکور، ماهر در همان علوم)، ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا، و مولانا قاسم قانونی، سازنده مشهور سازهای موسیقی (مسعودیه، ۱۳۹۱، ۱۵۳).

خوشبختانه این کتاب ارزشمند که از قضا با عنایت به اصالت و اهمیت آن نسخ خطی متعددی هم از آن به‌جا نمانده، در تابستان ۱۳۵۱ شمسی از سوی بنیاد فرهنگ ایران به مدیریت دکتر پرویز خانلری و به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری در سلسله کتاب‌های مربوط به زبان و ادبیات فارسی (شماره ۲۷) به چاپ رسیده است. مصحح مقدمه‌ای مستوفی در سه فصل بر این کتاب نگاشته که فصل اول و دوم به ترتیب درباره «تاریخ و پیدایش خط عربی و فارسی» و «تاریخ نقاشی و نقاشان مشهور» است. فصل سوم از مقدمه به شرح حال قاضی میراحمد منشی و تألیفات او اختصاص دارد.

### روش و چهارچوب نظری

پژوهش حاضر به بررسی جنبه‌هایی مرتبط با کتاب *گلستان هنر* پرداخته است. این مقاله نخست به بررسی شرح حال قاضی میراحمد در منابع و تذکره‌های دیگر می‌پردازد، سپس حامی و تاریخ تألیف اثر را بررسی

را با وی روانه خراسان کند که به سلامت نفس و کم‌طعمی و پرهیزکاری و امانت‌داری و راستی و کردارانی‌اش اعتماد داشته باشد. بعد از تأمل در این باره، میرمنشی را انتخاب و به سمت وزارت آن شاهزاده منصوب کرده است، چنان که خود قاضی در خلاصه‌التواریخ گزارش داده است. میرمنشی در مقام وزارت خراسان پیوسته به انجام امور مأمور بوده، چنان که یک سال بعد در ۹۶۵ق از طرف شاهزاده برای آوردن گوهرسلطان‌خانم، بزرگ‌ترین دختران شاه‌سلیمان، از مشهد روانه دربار شاه‌طهماسب شده که آن زمان در تبریز بوده است.

میرمنشی پس از عزیمت به آن نواحی، موضوع را به عرض شاه‌طهماسب رسانده و شاه نیز که علاقه وافری، بیش از دیگر شاهزادگان، به ابراهیم میرزا داشته، علماً و فضلی عصر را جمع کرده و شاهدخت مزبور را برای شاهزاده خطبه کرده و بعد به قزوین رفته و میرمنشی مرخص شده و به نزد شاهزاده بازگشته است؛ اما وزارت میرمنشی در خراسان حدود چهار سال بیشتر دوام نداشته و در سال ۹۶۸ق به اغوای معصوم‌بیگ صفوی معزول شده و پس از چندی درگذشته است.

قاضی میراحمد اما همچون پدر جایگاهی را در دربار دیگر شاه صفوی؛ یعنی شاه‌عباس کبیر به‌دست آورده و از مورخان و شاعران مقرب به‌شمار می‌رفته است. چون این خاندان و اقوام ایشان؛ که همه اهل فضل و عالی‌قدر بوده‌اند، به «منشی قمی» شهرت داشته‌اند، قاضی را نیز «میرمنشی» می‌خوانند. سهیلی خوانساری در ادامه درباره تألیفات قاضی یکی مجمع‌الشعرا (نه تذکره‌الشعرا) را نام برده که در خلاصه‌التواریخ نیز از آن یاد شده است. خود خلاصه‌التواریخ حاوی شرح احوال اجداد و سلاطین صفویه تا وقایع چهارمین سال سلطنت شاه‌عباس کبیر است. سبک نگارش این اثر بسیار شبیه به طرز و اسلوب عالم‌آرای عباسی اثر اسکندربیک ترکمان است و پیداست که اسکندربیک بی آنکه نامی از قاضی ببرد، از او پیروی کرده است. سهیلی خوانساری در پایان این نامه می‌نویسد که تذکره خوش‌نویسان و نقاشان بلید بعد از دو کتاب مذکور تألیف شده و اثری «ممتاز و بی‌انبار» باشد؛ ولی او تا آن زمان در هیچ‌یک از کتابخانه‌های معروف تهران نسخه‌ای از آن را نیافته است.

سهیلی خوانساری همچنین در مقدمه‌ای که بر ذیل عالم‌آرای عباسی اسکندربیک ترکمان منشی نوشته، این نکته را تکرار کرده که بنا به قول برخی، وی شاگرد قاضی میراحمد منشی قمی است و این چندان بعید به نظر نمی‌رسد؛ زیرا آن‌گاه که اسکندربیک در جوانی به یادگیری فنون منشی‌گری اشتغال داشته، قاضی از منشیان مشهور دربار بوده و اسلوب نگارش این دو شباهت بسیاری دارد که احتمال رابطه استاد-شاگردی را تقویت می‌کند (اسکندربیک ترکمان، ۱۳۱۷: ب). سهیلی خوانساری در همین جا به تاریخ وفات قاضی در ۱۰۰۱ق اشاره دارد و عنوان کتابش در حالات خطاطان و نقاشان را «گلستان هنر» ذکر می‌کند (اشتباه در ذکر سال وفات ناشی از خطای صاحب‌النزاعه است)؛ اما وقتی نسخه گلستان هنر را یافته و شرح حال اسکندربیک را از زبان قاضی در آن خوانده، آن احتمال از این فقره

فارسی که اختیار کرده، به انجام برساند و لازم است یا یک مقاله اجتهادی بنویسد یا کتابی نادر و مهم به زبان فارسی را برای چاپ تصحیح کند و بر آن حواشی و مقدمه‌ای بنگارد. وی گزینه دوم را برگزیده و به سراغ اثر قاضی احمد قمی رفته است. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه پدر ایشان موجود بوده؛ اما دیباچه آن، مشخصاً بخش شامل حمد و نعت و تعریف پادشاه و نام مؤلف و کتاب، افتادگی داشته است. بنابراین او خواسته که اگر کسی نسخه دیگری از این کتاب دارد، صفحات افتاده آغازین را استنساخ کند و برایش بفرستد تا بتواند کتاب را در هند و ایران و اروپا به چاپ و نشر برساند (داعی‌زاده، ۱۳۱۷، ۳۴۴). داعی‌زاده در طی مطالعه کتاب صرفاً دریافته که نام مؤلف «قاضی احمد» و معاصر و مستخدم دربار شاه‌عباس کبیر بوده و غیر از این کتاب سه تألیف دیگر (تذکره شعرا، خلاصه‌التواریخ در شش جلد، و مقدمه بر اشعار ابراهیم میرزای شهید) هم داشته است (داعی‌زاده، ۱۳۱۷، ۳۵۵). وی به این نکته نیز اشاره کرده که اسکندربیک منشی، مؤلف معروف تاریخ عالم‌آرای عباسی، شاگرد و به‌منزله فرزند مؤلف بوده است. در ضمن از چند کتاب دیگر با موضوع خوش‌نویسان نام می‌برد که همه بعد از کتاب قاضی احمد تألیف شده و هیچ‌کدام به‌خوبی اثر او نیست؛ چراکه در تألیف او ذکر خوش‌نویسان و نقاشانی آمده که از جایی دیگر به‌دست نمی‌آید. در نهایت اذعان کرده که نام این کتاب «بسیار آموزنده و قابل قدر» بر او معلوم نشده و فعلاً به‌مناسبت نام تألیف دیگرش که تذکره شعرا است، عنوان «تذکره خوش‌نویسان و نقاشان» را برگزیده و درخواست کرده که «اگر کسی از تألیفات دیگر مؤلف و حالات او اطلاعی دارد، به من بنویسد».

سهیلی خوانساری مقارن با همان زمان کتابی بدون آغاز و انجام برای کتابخانه ملک خریده که نام اثر و مؤلف آن نامعلوم بوده و پس از چندی مطالعه دریافته که مجلدی از خلاصه‌التواریخ قاضی میراحمد منشی است. بعد از تتبع و تحقیق در این باره، در شماره بعدی همان مجله ارمغان، پاسخ زهرا داعی‌زاده را داده و شرح حالی از قاضی میراحمد را نگاشته است. او ضمن تحسین و تشویق داعی‌زاده به این تصحیح، و اشاره‌ای به کتاب خودش با عنوان نامه صورت‌نگران، شامل شرح حال حدود صد نفر از نقاشان ایران، انتخاب نام «تذکره خوش‌نویسان و نقاشان» را جهت این کتاب که مسلماً نام دیگر و بهتری دارد، چندان سزاوار ندانسته و نوشته بهتر است نام اصلی پیدا شود.

سهیلی خوانساری در ادامه در شرح حال اجداد قاضی میراحمد و مختصری از احوال او می‌نویسد که نام جد مادری‌اش آقا کمال‌الدین حسین مسیبی بوده است (سهیلی خوانساری، ۱۳۱۷، ۴۴۰-۴۴۷). پدر قاضی میراحمد، میرمحمد منشی حسینی قمی نام داشته و از فضلا و شعرا و منشیان دربار شاه‌طهماسب صفوی بوده و نزد او عزت و احترامی داشته است. او در سال ۹۶۴ق که شاه‌طهماسب حکومت خراسان را به شاهزاده ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزای جاهی، فرزند بهرام میرزا و نوه شاه‌اسماعیل صفوی، تفویض کرده، خواسته وزیر

قطعیّت یافته است: «فقیر را به منزلهٔ فرزند است ... و رفته‌رفته به مؤانست فقیر در فن انشاء و تحریر... سراسر است شده، طبیعتش به آن عادت نمود»؛ اما به هر روی، اسکندربیک در مقام شاگردی حق استاد را نگزارده و در *عالم‌آرا* یادی از او نکرده است (منشی قمی، ۱۳۵۱، ۵۶). دلیل این موضوع را نمی‌توان به قطعیّت دانست.

مصحح در ادامهٔ مقدمه و در شرح حال قاضی میراحمد، ضمن تکرار برخی مطالبی که پیش‌تر در پاسخ به زهرا داعی‌زاده نوشته بود، نکاتی را می‌افزاید. شرف‌الدین حسین حسینی قمی، پدر قاضی معروف به میرمنشی، پیش از وزارت بهرام میرزا در خراسان، نخستین بار در زمان حکومت سام میرزای صفوی در هرات به سمت منشی او تعیین شده، در زمان وکالت احمدبیک نورکمال سه سال عهده‌دار شغل انشاء بوده و سپس ۱۵ سال وزیر و منشی قاضی جهان وکیل گردیده است. او در زمان حکومت اسماعیل میرزا و شاهقلی سلطان استاجلو نیز سمت حکومتی داشته است (منشی قمی، ۱۳۵۱، ۵۶). استاد میرمنشی در خط ثلث مولانا حیدر قمی و در صرف و نحو مولانا صدقی استرآبادی بوده، و هیئت و ریاضی را نزد غیاث‌الدین منصور دشتکی آموخته و در شعر و انشاء و هنرهای دیگر مرتبه‌ای والا کسب کرده و در سال ۹۹۰ق در هفتادوهفت سالگی در ری وفات یافته است (منشی قمی، ۱۳۵۱، ۵۷).

اما خود قاضی میراحمد از یازده تا سی‌ویک سالگی در سایهٔ توجه ابراهیم میرزا و تربیت پدرش دوران جوانی را طی کرده و در محضر فصلا و شعرا به کسب دانش کوشیده است. چنان‌که در *خلاصه‌التواریخ* نوشته که در سال ۹۵۳ق در قم به دنیا آمده و در یازده‌سالگی همراه پدر به خدمت سلطان ابراهیم میرزا به مشهد مشرف شده و بیست سال در آنجا به‌سر برده و با استادان مشهوری چون شاه‌محمود نیشابوری و مالک دلمی و میرسیداحمد مشهدی دیدار کرده و در خط نستعلیق شاگردی شخص اخیر را کرده است. در سال ۹۸۴ق، به اشارهٔ شاه‌اسماعیل دوم به تألیف *خلاصه‌التواریخ* پرداخته و در سال ۹۸۷ق به تبریز سفر کرده است. یک سال بعد و در دورهٔ کوتاه سلطنت سلطان محمد خدابنده، پدر شاه‌عباس نیز وزارت دیوان‌الصدره را به‌عهده داشته تا اینکه در سال ۱۰۰۷ق ظاهراً با توطئهٔ میرصدرالدین محمد، پسر میرزا شرفجهان قزوینی مورد بی‌مهری شاه‌عباس واقع شده و به قم مراجعت کرده است (این ماجرا را در ادامه به‌تفصیل از خامهٔ شیرین خود قاضی در *گلستان هنر خواهیم خواند*). پایان کار قاضی معلوم نیست، آخرین تاریخی که از *خلاصه‌التواریخ* می‌توان به‌دست آورد، سال ۹۹۹ق، و در *گلستان هنر* (در ذکر مولانا محمد امین عقیلی) سنهٔ خمس عشر و الف (۱۰۱۵ق) در قزوین بوده است (منشی قمی، ۱۳۵۱، ۵۸).

تألیفات قاضی میراحمد، چنان‌که گفته شد، یکی تاریخ عمومی *خلاصه‌التواریخ* است مشتمل بر پنج مجلد که جلد پنجم آن در احوال و حوادث دوران سلاطین صفویه است. او در *گلستان هنر* به این کتاب و حتی جلد ششم آن نیز اشاره کرده؛ اما از چهار یا پنج جلد نخست اثری نیست؛ اما از مجلد آخر که وقایع را تا سال ۹۹۹ یا ۱۰۰۰ق نوشته، نسخه‌های متعددی در دست است. *گلستان هنر* قطعاً دو تحریر دارد که نسخهٔ اول را قبل از سال هزار هجری نوشته و بعد از چند

سال در آن تجدید نظر کرده است. اثر دیگرش *مجمع‌الشعراء* و *مناقب‌الفضلاء* تذکرهٔ جامع و مفصلی است که نسخه‌ای از آن در مسکو وجود دارد. همچنین استوری در فهرست خود از تذکره‌الشعرا دیگری به‌نام *جمع‌الخیار* شامل شش مجلد کوچک در احوال شاعران و نویسندگان آذربایجان و عراق و خوزستان یاد کرده است. ضمناً قاضی در آثار خود اشعاری ذکر کرده و دور نیست که صاحب دیوان شعری هم بوده باشد. نخجوانی کتاب دیگری به‌نام *تذکره‌السلاطین و الامرا* را نیز به قاضی نسبت داده (نخجوانی، ۱۳۳۶، ۳)؛ اما گلچین معانی متذکر شده که اثر مذکور خاتمهٔ همان *مجمع‌الشعراء* است (گلچین معانی، ۱۳۶۳، ج. ۲: ۷۱۶). برای مطالعهٔ بهترین و کامل‌ترین شرح از حیات و آثار قاضی احمد باید به صفحات ۷۲۳ تا ۷۲۸ از جلد دوم *تاریخ تذکروه‌های فارسی اثر احمد گلچین معانی* مراجعه کرد (گلچین معانی، ۱۳۶۳).

### حامی و تاریخ تألیف اثر

در دورهٔ صفوی، به‌دلیل توجه بسیار شاهان و شاهزادگان، تذکره‌نویسی بیش از دیگر ادوار تاریخ ایران مرسوم می‌شود و نویسندگان در باب خط و خطاطی رساله‌های بیشتری تألیف می‌کنند. پیش از آنکه قاضی میراحمد منشی *گلستان هنر* را بنویسد، نویسندگانی چون شمس‌الدین محمد وصفی در مقدمهٔ *مرقع شاه‌اسماعیل* (۹۱۶ق)، دوست‌محمد هروی در مقدمهٔ *مرقع بهرام میرزا* (۹۵۳ق)، قطب‌قصه‌خوان در مقدمهٔ *مرقع شاه‌طهماسب* (۹۶۱ق)، و میرسیداحمد مشهدی در مقدمهٔ *میرنجیب‌بیک البته* به‌اختصار دربارهٔ نقاشان و خطاطان دوران سخن گفته‌اند؛ ولی این مقدمه‌ها طی نیم‌قرن تقریباً به روش مشابه همدیگر نگاشته شده‌اند. قاضی میراحمد بی‌تردید این آثار را دیده و به‌رغم آنکه سعی کرده نسبتاً مفصل‌تر از آنان در این باب بحث کند؛ اما آنچنان که باید و شاید نیست و هر باب را به اختصار برگزار کرده است. پس از او هم هیچ‌کس کتابی کامل در این حوزه و به‌ویژه هنر نقاشی نوشته است (منشی قمی، ۱۳۵۱، ۶۱).

گلچین معانی در *تاریخ تذکروه‌های فارسی*، تاریخ تألیف *گلستان هنر* را سال ۱۰۰۶ق قید کرده است. تدوین نخست این اثر به فرهادخان قرامانلو تقدیم شده است (گلچین معانی، ۱۳۶۳، ج. ۲: ۷۰۸). فرهاد خان عنوان فرزندش شاه‌عباس را در سال ۱۰۰۳ق و پس از تسخیر گیلان به‌دست آورد. در تدوین دوم کتاب؛ اما نام شاه‌عباس و فرهاد خان حذف شده است. قاضی احمدین میرمنشی الحسینی در سبب تألیف تدوین نخست کتاب می‌نویسد:

«... به‌خاطر فاطر رسید که نسخه‌ای پاکیزه در باب حدوث قلم و پیدا شدن خط و اسناد آن به حضرت شاه ولایت‌پناه صلوات‌الله و سلامه‌علیه و احوال هریک از استادان و نقاشان و جمعی از هنروران که به این طایفهٔ جلیله و فرقهٔ پاکیزه تعلق دارند و از اهل کتب و کتابخانه‌اند نوشته شود، با وجود تفرقهٔ خاطر و پریشانی ظاهر و فقدان جمعیت اسباب و وجدان اسباب تفرقه از هر باب، عجاله‌الوقت ورقی چند مرقع‌وار فراهم آورد و الحق رساله‌ای شد که

ایران کرده و در تألیفات نفیس و گران قدر خود نام خطاطان و شاعران و هنرمندان را جاویدان ساخته است، هیچ یک از مورخان و تذکره نویسان درباره نام و سرانجام وی سخنی نگفته اند، به ویژه اسکندریبگ منشی که شاگرد رشید و دست پرورده قاضی بوده حق تربیت را ادا نکرده و به ذکر احوال استاد خود نپرداخته است (گلچین معانی، ۱۳۶۳، ج. ۲: ۷۲۲).

### مشخصات و فهرست اثر

حسین نخجوانی که نسخه کمیابی از این اثر را در دست داشته و آن را بهترین و روشن ترین تاریخ خوشنویسان و نقاشان عصر صفوی می دانسته، نوشته است که «الحق کتابی ست پر بها و تذکره ای است بسیار زیبا که تاکنون نظیر آن از قلم هیچ مؤلفی به منصفه ظهور و بروز نرسیده است» (نخجوانی، ۱۳۳۶، ۲). خانم داعی زاده بیست سال بعد در نوشته کوتاه دیگری، اطلاعات بیشتری درباره گلستان هنر ارائه کرده و می نویسد: «بعضی جاها مؤلف به اقتضای ربط و اطلاع واقعی که در این فنون داشته، ضمن حال استادان از خود اظهار نظر نیز می کند و گرچه گاهی نظر او از آرای عموم منحرف می نماید، باز طوری است که گمان نمی رود راه میالغه رفته باشد» (حسنی، ۱۳۳۷).

از این منظر می توان این اثر را از قدیمی ترین نمونه های نقد هنری در تاریخ ادب فارسی پنداشت. در کل «این کتاب عزیز و نفیس تذکره خوشنویسان و نقاشان و مذهبیان و عکس سازان و قاطعان خط و افشانگران و رنگ آمیزان و صحافان است که بیشتر ایشان در عصر درخشان صفوی به عرصه ظهور آمده اند» (گلچین معانی، ۱۳۶۳، ج. ۲: ۷۰۸). چنان که گفته شد، گلستان هنر دوبار تدوین شده است: بار نخست با دیباچه و یک مقدمه و سه فصل و یک خاتمه، بدین شرح:

- **دیباچه:** در حمد باری و نعت نبی و منقبت ائمه اثنی عشر و ستایش شاه عباس و مختوم به خان زمان، فرهادخان قراملو؛
- **مقدمه:** در باب احداث قلم و پیدا شدن خط و اسناد آن به حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب؛
- **فصل اول:** در بیان خط ثلث و مایشابه؛
- **فصل دوم:** در ذکر خط تعلیق؛
- **فصل سوم:** در بیان خط نستعلیق؛
- **خاتمه:** در احوال نقاشان و مذهبیان و عکس سازان و قاطعان خط و افشانگران و رنگ آمیزان و صحافان.

در تدوین دوم، خاتمه مذکور در فوق به جای فصل چهارم قرار گرفته و خاتمه دیگری به آن افزوده شده که در باب تذهیب و جدول و رنگ الوان و ساختن مرکب به انواع مختلف است. در فصل اول ۵۸ تن از استادان خط ثلث، در فصل دوم ۳۸ تن از استادان خط تعلیق، در فصل سوم ۶۷ تن از استادان خط نستعلیق و در فصل چهارم ۴۱ تن از استادان فنون کتاب آرایی معرفی شده اند که جمعا تذکره بالغ بر دویست هنرمند می شود (گلچین معانی، ۱۳۶۳، ج. ۲: ۷۱۰). به گفته تربیت مؤلف اکثر این هنرمندان را در زمان حیات خود دیده و با آن ها

در میان طالبان تولند که دستبده دست درآید و نسخه ای گردید که همراه خوشنویسان و نقاشان در کتابخانه معموره شاه جهان و خان زمان تواند که جا نماید» (گلچین معانی، ۱۳۶۳، ج. ۲: ۷۰۹).

در سبب تألیف تدوین دوم، پیش از فقره فوق، با اشاره به اینکه به خدمت اهل فضل می رسیده و از خرمن افضال ایشان خوشه می چیده افزوده است که:

«بر مرآت حقایق ارتسام ضمیر خورشیدانتظام کافه لنام ظاهر باشد که ادای حقوق استادان و ذکر ایشان و ابقای آثار و حالات آن جمع بیکران، بر ذمه شاگردان و ابنای جنس در هر زمان واجب است، و آنانی که سلسله و شجره خط به هر کدام از آن طایفه کثیرالفایده می رسانند، به مؤدای من علمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً از لوازم است؛ چراکه هر کدام از این طایفه جلیله و زمره رفیعه را حالتی و مرتبتی بوده، و به واسطه مرور و گردش دهور و اقتضای شهو، نام اکثر آن ها در پرده خفا مانده...» (گلچین معانی، ۱۳۶۳، ج. ۲: ۷۱۱).

او در این مقدمه به اضافه شدن بخشی درباره «طریق ساختن مرکب و ترتیب سایر لون های مختلف و تذهیب» اشاره کرده و مدعی شده «حاشا که اگر سبحان [وائل] زنده شود، و ابن مقله حیات یابد هیچ کدام از عهده تقریر و تحریر کماهی کمالات و حالات آن جماعت نامتناهی بیرون آیند». در خاتمه این توضیحات می نویسد که با بضاعت و استطاعت اندک خود؛ اما به مضمون «مالا یدرک کله لایترک کله» عمل کرده و این نسخه را برای «یاران و خلآن و جمعی از جوانان و بزرگ زادگان که به این فنون رغبت داشته باشند» تألیف کرده و دیگر نامی از شاهان و شاهزادگان نیاورده است.

به باور گلچین معانی، علت تغییر دیباچه و تدوین دوم دو حادثه بوده که در محرم و صفر سال ۱۰۰۷ق رخ داده است: نخست اینکه فرهادخان قراملو، سردار شجاع و فداکار و وطن خواه و هنردوست که تدوین نخست به او تقدیم شده بود، به بهانه شکستی که سپاهیان او در این سال در حوالی هرات از نیروهای ازبک متحمل شده بودند، در روز جمعه بیست و هفتم محرم بی هیچ تقصیر و گناه به امر شاه و به دست اللهوردی خان، امیرالامرای فارس و سپهسالار ایران، به قتل رسید که کشته شدن او موجب وحشت و حیرت و نفرت عموم نزدیکان شاه شد. دیگر آنکه در ماه صفر همان سال و یکی دو هفته پس از قتل تأثرانگیز فرهادخان، قاضی احمد به سعایت میرصدرالدین محمد موسیقی دان مغضوب شاه شد و از منصب استیفای دفتر شرعیات و وزارت دیوان صدارت که از زمان سلطان محمد خدابنده در سال ۹۸۸ق به او محول شده بود، بعد از حدود بیست سال معزول و خانه نشین شد (گلچین معانی، ۱۳۶۳، ج. ۲: ۷۱۲). بنابراین قاضی احمد سرانجام خوشی نداشته و گلچین معانی از همین در تعجب و تأسف است که وی با آن همه خدمتی که به تاریخ و هنر و ادبیات

معاشرت داشته است (تربیت، ۱۳۷۸، ۲۲). او در این تذکره علاوه بر تراجم هنرمندان، شرح احوال چهل و چهار شاعر را نیز آورده است (نک. گلچین معانی، ۱۳۶۳، ج. ۲: ۲۰-۷۱۸). گفتنی است در فصل سوم این اثر قاضی احمد رساله صراط‌السطور سلطان علی مشهدی را هم درباره خط و تعلیم مشق نقل کرده است (حسنی، ۱۳۳۷، ۲۳).

### نسخه‌های اثر

سهیلی خوانساری درباره نسخه‌هایی از گلستان هنر که تا آن زمان دیده، نخست از نسخه مسکو یاد کرده و آن را از هر حیث قابل توجه دانسته است؛ از جمله اینکه اقدم نسخ است و در قرن ۱۱ هجری کتابت شده و هشت مجلس نگاره را دربردارد. سپس به نسخه‌های لندن، اصفیه و سالار جنگ و نیز نسخه مرحوم داعی‌الاسلام که به دخترش، زهرای داعی، ارث رسیده اشاره کرده است؛ اما خودش از آنجا که به‌رغم مداخله وزارت فرهنگ و وزارت امور خارجه و حتی مکاتبه از طریق یونسکو و انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی، به عکس نسخه مسکو دسترسی نیافته، به‌ناچار و با نومیذی نسخه چاپی را به‌زحمت از روی نسخه شخصی حاج حسین آقا نخجوانی فراهم کرده که متعلق به قرن ۱۳ هجری است. نسخه دیگری هم به خط مهدی بیانی از روی همین نسخه برداشته شده که به باور مصحح مغلوب است (منشی قمی، ۱۳۵۱، ۶۱-۵۶). مسعودیه جز این‌ها از نسخه‌ای در کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد (به شماره ۱۳۸۹) یاد می‌کند که احمد گلچین معانی به خط نستعلیق در تاریخ ۳۰ خرداد ۱۳۴۱ شمسی از روی نسخه مهدی بیانی نوشته است (مسعودیه، ۱۳۹۱، ۱۵۳).

از گلستان هنر نسخه‌های ترجمه‌شده هم موجود است. پروفیسور زاخو، شرق‌شناس مشهور شوروی، در سال ۱۳۲۶ شمسی گلستان هنر را به روسی ترجمه و در مسکو چاپ کرده است. استاد مینورسکی در سال ۱۳۳۸ آن را به زبان انگلیسی برگردانده و در واشنگتن به چاپ رسانده است. همچنین از متن این کتاب فراوان انتحال کرده‌اند که کلام‌الملوک میرزا یوسف لاهیجی یکی از آن‌هاست (منشی قمی، ۱۳۵۱، ۶۲). این شخص در قرن سیزدهم یک جزو از کتاب خود را که در پدید آمدن خط و احوال خطاطان است، از گلستان هنر انتحال کرده و از خوشنویسان دوره‌های بعدی تا زمان خودش حتی یک نفر را هم بر آن نیفزوده است. نیز غلام‌محمد هفت قلمی دهلوی (ف. ۱۲۳۹ق) در تذکره خوشنویسان مندرجات گلستان هنر را به عین عبارت و بدون ذکر مأخذ نقل کرده که همین کتاب در کلکته به چاپ سربی رسیده است. میرزا فضل‌الله مشهور به باباخان هم در ماه شعبان سال ۱۳۰۴ق خلاصه‌ای از گلستان هنر را برای فرهاد میرزا معتمدالدوله تحریر کرده و در آغاز آن آورده است: «بدان که این رساله اختصار احوال مشاهیر خوشنویسان نسخ و ثلث و تعلیق است از کتاب گلستان هنر میرمنشی». نسخه اصل این خلاصه به شماره ۹۴۸۶ در کتابخانه مجلس محفوظ و شامل ۵۲ برگ است (گلچین معانی، ۱۳۶۳، ج. ۲: ۷۱۷). همچنین نسخه متأخری از گلستان هنر به تاریخ شب هفتم شهر محرم‌الحرام را احمدبن علی بن ملا اسماعیل در سال ۱۳۱۷ق به خط نسخ و نستعلیق با عنوان «کتاب گلستان هنر در خط و نقاشی و

غیره» کتابت کرده که به شماره ۱۵۷۴۲ در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود. این نسخه از این نظر که تدوین دوم گلستان هنر است اهمیت دارد، اما فهرست‌نگاران به آن اشاره نکرده‌اند.

### شرح احوال موسیقی دانان در اثر

حسنی می‌نویسد، مؤلف گلستان هنر در مطاوی اثر خود از موسیقی دانان و سازهای آن زمان اسم برده؛ ولی نه در فصل و جزء معین و مخصوص (حسنی، ۱۳۳۷، ۲۳). مثلاً مولانا محمدقاسم قانونی را که در نواختن قانون استاد بوده اسم می‌برد و به مناسبت، شمه‌ای در باب احضار او از طرف ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا که والی خراسان بوده است و مولانا محمدقاسم قانونی را جهت نواختن قانون طلب کرده است می‌نویسد. در اینجا به جهت ارزش فراوان و یگانگی گلستان هنر در بیان دقیق احوال هشت تن از موسیقی دانان زمان، فقراتی را که درباره آن‌ها ذکر شده، به‌ترتیبی که در کتاب آمده، نقل می‌کنیم:

#### ۱. مولانا حیدر قمی

در صفحه ۳۳ می‌خوانیم: «مولانا حیدر قمی شاگرد حافظ قنبر شرفی است. خطوط سته را خوش می‌نوشته و خط کوفی را هم نیکو می‌نوشته و در قم ادیب بوده و اولاد اکابر در پیش او چیزی می‌خواندند و به میمنت شهرت تمام داشته، هر پسری که نزد او چیزی خواند به مرتبه‌ای فائز شد. کتابه‌های بیرون و درون گنبد حضرت معصومه سلام‌الله علیها به خط اوست و در زاویه حسینیه نیز در صفة عمارت، کتابه‌های ثلث و کوفی به خط اوست. مولانا حیدر خوش‌آواز بوده و حافظ تمام کلام ملک‌علام بوده است» (منشی قمی، ۱۳۵۱، ۳۳). از لقب حافظ در نام استاد مولانا حیدر می‌توان حدس زد که احتمالاً آوازخوانی را هم از حافظ قنبر آموخته باشد. آنچه جلب توجه می‌کند، این است که شخصی متدین و حافظ کل قرآن کریم در شهری مذهبی همچون قم، در عین آنکه برای گنبد حضرت معصومه (ع) کتیبه می‌نوشته، دست‌کم بهره‌ای از موسیقی نیز داشته و به‌قول قاضی «خوش‌آواز» بوده است.

#### ۲. خواجه محمودبن خواجه اسحاق الشهبانی

در صفحات ۸۴ و ۸۵ درباره او آمده که «از قریه سیواشان دارالسلطنه هرات است. پدرش خواجه اسحاق الشهبانی در زمان حکومت دورمیش‌خان شاملو کلانتر دارالسلطنه هرات بود. در وقتی که عبیدخان [ازبک در سال ۹۳۵ق] هرات را گرفت، چنانچه مذکور شد خواجه اسحاق را با کوچ و فرزندان به بخارا فرستاد. چون مولانا میرعلی [هروی] نیز همراه بود، خواجه محمود را به مناسبت همشهری بودن به شاگردی برداشت و در مقام تربیت و ترقی او شد. خواجه محمود در خدمت میر کار را به جایی رسانید که بعضی خط او را بر خط میر ترجیح می‌دادند و میر می‌گفته که شاگردی بهتر از خود به هم رسانیده‌ام» و قطعه‌ای را هم در همین باب سروده است. در ادامه می‌افزاید: «خواجه محمود بعد از چند مدت که در آنجا [بخارا] به‌سر می‌برد، دلگیر شده به ام‌البلاد بلخ آمد و در آنجا ساکن شد و جمعیت بسیار به هم رسانید و احتیاج به کتابت و قطعه‌نویسی نداشت، از آن جهت خط وی کمیاب است. وی مصاحب سلاطین بود و شترغو را نیکو می‌نواخت» (منشی قمی، ۱۳۵۱، ۸۵-۸۴). این شخص را به نام



در جای دیگر به تفصیل رساله موسیقی او را بررسی کرده‌ایم. به جهت اهمیت این فقره و اینکه سرنوشت میراحمد و میرصدرالدین به نوعی به هم گره خورده، همه آن را عیناً در اینجا نقل می‌کنیم و سپس نکاتی را توضیح می‌دهیم:

«میرصدرالدین محمد، ولد میرزا شرفجهان قزوینی، وی شاگرد مولانا مالک [مذکور در فوق] بود و صاف و پاکیزه می‌نوشت و در رنگ‌آمیزی و وصالی قدرت تمام داشتند و در علم موسیقی و ادوار وقوف بسیار داشتند و صورت‌ها [کذا؛ صوت‌ها صحیح است] و نقش‌ها بسته و تذکره‌الشعرایی به طرز و اسلوب خواجه دولتشاه [سمرقندی] که بعد از هر شاعری یکی از سلاطین زمان را ذکر می‌کند. قریب چهل سال در میان داشتند و دست‌وپای بیشتری زدند و کاری نساختند و قریب ده سال، هرساله مبلغی کلی از نواب کامیاب مالک‌رقاب اشرف‌همایون ابوالمظفر شاه‌عباس بهادرخان - خلدالله ملکه ابداً - می‌گرفتند که تذکره را تمام کنند. بالأخره عاجز آمده موقوف به تذکره راقم [یعنی مجمع‌الشعراء] نمودند که این را گرفته در آن لباسی ببوشانند؛ مکرر نواب اعلی را بر این داشت که تذکره را از بنده طلبیند؛ چون اتمام نیافته بود بنده معذرت عرض کردم تا آنکه بهانه نیافت و نواب کامیاب تذکره او را می‌طلبیدند. در برابر، تهمت بر فقیر نموده عرض کرد که چهل و پنج سال قبل از اینکه ولد راقم [میرمنشی] وزیر مشهد مقدس معلی بود، کتابی از کتابخانه آن حضرت گرفته و نزد او ملنده، الحال آن کتاب نزد قاضی احمد است، آن را بستانید و به من دهید تا من تذکره را تمام کنم. هیچ قزوینی هرگز این حرف نگفته! القصة به مؤدای القاص لایجب القاص خاطر اشرف را از این غلام منحرف ساخته، معزول شده به قم آمد و در ماه صفر که نواب مستطاب معلی‌القاب سیادت و صدارت پناه خداوندی، امیر ابوالوی اینجو به قم تشریف آوردند، در درون روضه مقدسه منوره معصومه سلام‌الله علیها فقیر مصحف برداشته قسم خوردم که حکایت کتاب کتابخانه حضرت را که میرصدرالدین محمد به عرض اشرف رسانیده که نزد بنده است کذب محض است و بنده از آن خبری ندارم و غیرواقع و تمام افتراست و در ضمن آن میاهله [نفرین] کرده مشارالیه را به حضرت امام رضا و همشیره‌اش [حضرت معصومه] حواله کردم و چون میرصدرالدین محمد از دارالسلطنه اصفهان در شهر صفر متوجه کاشان

مولانا محمود اسحاق سیاهوشانی و نیز محمود شهایی هروی نیز می‌شناسند. نکته مهم اینکه اینجا هم قاضی کلی‌گویی نمی‌کند و مشخصاً می‌نویسد که نامبرده در نوازندگی کدام ساز مهارت داشته است. نمونه‌هایی از رقم او را از مرقع شماره ۵۸۰۳ گنجینه رضوی در تصویر ۱ می‌بینید.



تصویر ۱: نمونه‌هایی از خط و رقم محمودین اسحاق شهایی، خوش‌نویس و نوازنده شترغو

### ۳. مولانا مالک دیلمی

در صفحات ۹۳ تا ۹۷ توضیحات مفصلی درباره مولانا مالک دیلمی آمده که نقل همه آن از حوصله این مقال خارج است. قاضی درباره او می‌نویسد که گرچه به دیلمی شهرت دارد؛ اما اصلاً قزوینی بوده است. ابتدا نزد پدر خود، مولانا امیر شهره، خط‌ثلث و نسخ مشق کرده و خطوط سسته را خوش می‌نوشته تا آنجا که «نسخ او را کسی از نسخ یاقوت تفرقه نمی‌کرد»؛ اما در باقی عمر سراغ نسخ تعلیق رفته و «به زور ثلث در نسخ تعلیق سرآمد دوران گردید و بیشتر از دیگران شهرت گرفت». به گزارش قاضی، مالک اکثر اوقات را صرف مطالعه و مباحثه می‌کرد و اکثر علوم را مثل نحو و صرف و منطق و معانی و بیان فراگرفته و «در علم ریاضی خصوصاً حساب و هندسه و نجوم و موسیقی کمال مهارت و دانش داشت و معما را نیز خوب می‌دانست» (منشی قمی، ۱۳۵۱، ۹۷-۹۳).

مالک در آغاز نزد خواجه جمال‌الدین محمود شیرازی، از علمای آن خطه و درگذشته ۹۵۳ق، تلمذ کرده و پس از آن در سال ۹۶۴ق به مشهد رفته و یک سال و نیم در کتابخانه سلطان ابراهیم میرزا مستقر شده است. بعد از آن شاه‌طهماسب که ساختمان دولتخانه دارالسلطنه قزوین را به اتمام رسانیده، برای کتیبه‌نویسی آن مولانا مالک را از شاهزاده ابراهیم میرزا طلبیده و وی در سال ۹۶۶ق به قزوین آمده و غزل حافظ را با مطلع «جوza سحر نهاد حمایل برابرم/ یعنی غلام شام و سوگند می‌خورم» (حافظ، ۱۳۹۹، ۴۴۵). در ایوان چهل‌ستون بر بوم طلا به خط لاجورد نوشته است. همچنین غزل دیگری را از مولانا حسام‌الدین مداح به‌دستور پادشاه بر سردرها و پنجره‌های ایوان مذکور مکتوب کرده است؛ ولی مولانا مالک حتی پس از انجام کار کتیبه‌ها، به‌رغم درخواست‌های مکرر ابراهیم میرزا، اجازه برگشت به مشهد را نیافته، تا آنکه در سال ۹۶۹ق در همان قزوین درگذشته است. ماده تاریخ «یاقوت عصر، مالک» را یکی از فضلا در تاریخ فوت مولانا مالک دیلمی گفته است.

### ۴. میرصدرالدین محمد قزوینی

بی‌هیچ تردیدی یکی از مهم‌ترین و ملیح‌ترین فقرات گلستان هنر شرح حال میرصدرالدین محمد قزوینی در صفحات ۹۷ و ۹۸ است که

شده، از کاشان به جانب خراسان عزیمت فرمودند، در حوالی بسطام به انتقام منتقم حقیقی ناگاه از کارخانه دیوان قضا در شهر ربیع‌الاول تنگورژیل سبع و الف [۱۰۰۷ق] که یک ماه از مباحله بگذشت مشاراًلیه مستوجب سیاست و حدود الهی شده به آن خود رسید.

پنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد/ بر گردن او بماند و از ما بگذشت  
ماجرای او و فقیر مجلدات می‌طلبد و رقعه‌هایی که او به فقیر نوشته شرحها خواهد، سر بسته به تقریبات در تذکره/شعر/ ایراد یافته و مسوده تذکره‌ای که او می‌نوشت و اتمام نیافته بود به دست اشرف درآمده از آنچه او جمع کرده بود هفت بیت انتخاب فرمودند» (منشی قمی، ۱۳۵۱، ۹۸-۹۷).

اولین نکته بیان روان، قلم شیرین و نثر موجز؛ اما مؤثر قاضی میراحمد منشی در شرح ماجرای است که با میرصدرالدین داشته، تا آنجاکه خواننده سخت بتواند باور کند که راقم سطور فوق سخن خلاف واقعی گفته باشد و خواهناخواه با او همدل می‌شود که در این بین حق با میراحمد بوده و میرصدرالدین ناکث خبائث و سعایت به خرج داده است؛ به‌ویژه ایمان میراحمد به اینکه مباحله او موجب مرگ میرصدرالدین شده، جالب توجه است. نکته دوم و مهم‌تر اینکه، به‌رغم عداوت تمام‌عیار میان این دو هنرمند که در نهایت هردو را به خاک سیاه نشانده، مؤلف گلستان هنر نه قابلیت‌های رقیب، یا به‌عبارت بهتر، دشمن خود را در خوش‌نویسی و رنگ‌آمیزی و وصالی و به‌ویژه علم ادوار و موسیقی زیر سؤال برده، و نه به هیچ وجه از حدود ادب عدول کرده و قلم به ناسزا چرخانده و دهان به فحاشی گشوده، در عین حال صراحت تمام به خرج داده است. از همین منظر است که می‌توان قاضی را یکی از نخستین منتقدان هنر به‌معنای واقعی کلمه و اثر او را طلیعه نقد و نظر هنری در تاریخ ادبیات فارسی دانست.

شکراللهی طالقانی در همین باره می‌نویسد که پیش‌تر و حتی روزگاری پس از قاضی میراحمد – و حتی در مواردی تا امروز – رسم معمول در اظهارنظر در مورد یک اثر یا صاحب اثر به‌ویژه در وادی تذکره‌نویسی آن بود که در رد یا قبول یک فرد در جمع هنرمندان به میزان قابل ملاحظه‌ای تعارف ادبی خرج می‌شده است؛ در واقع آنچه امروز به نام نقد می‌شناسیم و شامل برشمردن هردو جنبه مثبت و منفی اثر است یا وجود نداشته و بسیار کم‌رنگ جلوه می‌نمود، یا یک‌سویه به‌صورت جانبدارانه و یا ضعیف‌انگارانه بوده است (شکراللهی طالقانی، ۱۳۸۸، ۳۳۰)؛ یعنی آنچه وجود داشت یا بدون درج رأی بود اعم از رد و قبول، یا طرح نظر بود در دو ساحت مجزای افراط و تفریط‌گونه، و معمولاً به نام‌های تفریط و انتقاد خوانده می‌شده است. در تفریط، اثر را به عرش می‌برند و در کار صاحب آن هیچ عیب نمی‌جستند و جز ذکر جمیل صاحب اثر نمی‌گفتند و در انتقاد هم بنا بر این نبوده که کار عیارسنجی شود و با میزان دقیقی محک بخورد؛ بلکه بنا بر این بوده که قلم طرد و رد و بطلان بر سر تا پای اثر کشیده

و چه بسا کار به جایی می‌کشید که صاحب اثر را از آبرو ساقط کنند؛ اما قاضی احمد حتی اگر نخستین کسی نباشد که پا را از حدود این سنت فراتر گذاشته، یکی از چهره‌های برجسته‌ای است که این جرئت را به خرج داده و توانسته تا حدود زیادی سنت‌شکنی کند و در تعریف یا تقبیح صرف از هنر و هنرمند متوقف نماند و همان‌گونه که کسی از قبیل میرصدرالدین محمد را به دلیل هنر یا هنرهایش می‌ستاید، اگر در کار او و عیار هنر و اخلاقش عیبی می‌بیند نیز ساکت نمی‌ماند، و اگرچه ظریف و مؤدبانه، نقطه‌نظر انتقادی خویش را ابراز می‌دارد.

نکته بسیار جالب دیگری که شکراللهی طالقانی می‌افزاید اینکه ظاهراً قاضی میراحمد با ذکر دیگر هنرهای هر خوش‌نویس سعی دارد در مواردی تلاش هنری وی را بستاید، و در موارد دیگری همین چندهنره بودن را دلیل غیرتخصصی کار کردن وی و نقدی پنهانی و تریضی ضمنی به او بشمارد؛ مثلاً چنان که در مورد خواجه محمودبن اسحاق دیدیم (شکراللهی طالقانی، ۱۳۸۸، ۳۳۱).

در پایان این بخش باید گفت برخی ابیاتی که امیر ابوطالب کاشی در تاریخ فوت میرصدرالدین سروده و میراحمد در صفحه ۹۹ نقل کرده ناظر بر اشتغال اصلی نامبرده به موسیقی است. او در چهارده بیت حتی یک اشاره به هنرهای دیگر وی نکرده اما سه بیت زیر نشانگر آشکار پیشه اصلی او یعنی فن موسیقی است:

بود چو ارباب نعم را ملاذ بُد چو ازو اهل طرب را شعف  
نغمه‌سرلیان همه بستند لب ملند ز آهنگ و نوا چنگ و دف  
بربط و طنپور گسستند تار عود برآورد فغان از اسف

## ۵. حافظ باباجان

در صفحه ۱۰۱ می‌خوانیم: «حافظ باباجان از تربت زاوه [حوالی تربت حیدریه] است. او نیز نسخ تعلیق را خوش می‌نوشته و ساز و عود را نیکو می‌نواخت. بعضی او را قرینه مولانا عبدالقادر [مراغی] قدیم می‌دانسته‌اند. وی زرنشانی هم می‌کرده و او برادر حافظ قاسم خواننده بوده که در خوانندگی مشهور آفاق است و نظیر خود نداشته. پدر ایشان حافظ عبدالعلی تربتی در خدمت پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا [بایقرا] می‌بوده، آخر از هرات به عراق [عجم] افتادند و در عراق متوطن گشتند» (منشی قمی، ۱۳۵۱، ۱۰۱). درباره این شخص که قاضی گفته برخی او را قرینه مراغی می‌دانسته‌اند و از عنوان «حافظ» در نامش پیداست که بر موسیقی وقوفی داشته، در تواریخ و تذکره‌های دیگر عصر صفوی هم مطالبی آمده است.

سام میرزای صفوی در تحفه سامی درباره حافظ باباجان نوشته که «از تربت خراسان است. خط نستعلیق را خوب می‌نوشت و نقاری [کنده کاری] و زرنشان در استخوان خوب می‌دانست» و افزوده که وی از سازها عود و شترغو را می‌نواخته که به اعتقاد سام میرزا «هیچ کس مثل او نواخته، بسیار خلیق و درویش‌نهاد و در عروض و معما طبعش خوب» (سام میرزای صفوی، ۱۳۱۴، ۹۸). اما صبا در تذکره روز روشن او را به‌نام باباشاه تربتی معرفی کرده و نوشته که «از شاعران عهد شاه‌عباس ماضی، حافظ مصحف مجید، و در حسن خط نستعلیق وحید و به عودنوازی فرید بود. اسلافش از قهپایه و به کثرت قیامش در



#### ۷. ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا

از آنجاکه شاهزاده ابراهیم میرزا (ف. ۹۸۴ق) ولی نعمت مؤلف بوده، درباره او به تفصیل بسیار بیشتری داد سخن داده و شیرین زبانی کرده است، تا جایی که روش و منش نگارش و نگرش وی تغییری چشمگیر کرده و آشکارا به ورطه تملق افتاده است. با توجه به شهرت این شخص، ما در اینجا صرفاً فقرات مرتبط با موسیقی را نقل می‌کنیم. نخست اینکه «در علم ریاضی و مجسطی از هندسی و حسابی و نجومی و موسیقی صاحب فن و مصنف بودند و نقش‌ها و صورت‌ها [کذا؛ صوت صحیح است] در ادوار از آن کامگار بر السنه اهل زمان مانده و در ربع مسکون مشهور است» (منشی قمی، ۱۳۵۱، ۱۰۹). دوم اینکه «نادرالصری مولانا قاسم قانونی را طلب نموده بودند که همراه به سیر برده، ساز قانون از او بشنوند» (منشی قمی، ۱۳۵۱، ۱۱۲). سوم اینکه «از سازها طنبور را خوش می‌نواختند» (منشی قمی، ۱۳۵۱، ۱۱۵). چهارم و آخر اینکه «از سایر هنرها و صنعت‌ها مثل ساز تراشی ... و طنبورسازی ... استاد بودند» (منشی قمی، ۱۳۵۱، ۱۱۵).

#### ۸. مولانا قاسم قانونی

قاضی میراحمد در میانه شرح احوال سلطان ابراهیم میرزا و ظاهراً به مناسبت دعوت او از مولانا قاسم قانونی به مشهد برای سازنوازی، به ذکر مبسوطی از او در صفحات ۱۱۲ تا ۱۱۴ می‌پردازد و می‌نویسد: «مولانا قاسم قانونی از دارالسلطنه هرات بود. از مشاهیر سازنده‌های عالم است و در علم ادوار بی‌قرینه دوران و در نعمه داودی بی‌مثل جهان بود و علم و عمل با یکدیگر جمع کرده بود» (منشی قمی، ۱۳۵۱، ۱۱۲). بنابراین این موسیقی‌دان همزمان آهنگساز و نوازنده و خواننده بوده؛ ولی حتی اگر به واقع علم و عمل موسیقی را در خود کامل داشته، اثر مکتوبی از علم نظری او در موسیقی باقی نیست؛ به هر روی، مؤلف گلستان هنر مبالغه را درباره‌اش تکمیل می‌کند و می‌توان گفت به‌گزارف می‌گوید: «اگر معلم ثانی ابونصر فارابی بودی، شاگردی او اختیار کردی!» پیداست که قاضی هم مانند اغلب تذکره‌نویسان بعضاً از خود بیخود می‌شود و از دایره انصاف خارج می‌شود؛ چه فارابی به گواه کتاب موسیقی کبیر چنان پایه‌ای در نظری موسیقی دارد که پس از او فقط صفی‌الدین ارموی و قطب‌الدین شیرازی تا اندازه‌ای به آن نزدیک شده‌اند.

باری، در ادامه توضیح می‌دهد که «چون نواب مستطاب شاهزاده عالم‌آرا ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا آوازه قانون و نعمات دلکش آن ساز همایون را از واردان دارالسلطنه هرات در مشهد مقدس استماع فرمود، غایبانه عاشق آن نادره زمانه گردیده، جهت عیش و حضور و فراغت و سرور بر حسب کلام حکیم الهی افلاطون یونانی من لم تهج بصوت الشجی و الحسن البهی فهو فاسد الخراج المحتاج الی العلاج عم راقم امیر وجیه‌الدین خلیل الله را که از مقربان و در سلک برادران مؤمن ایشان انتظام یافته بود، به بهانه پرسشی و نوازش ایالت‌پناه قزاق‌خان تکلو که در آن زمان از ترس خاقان جنت‌مکان کسی مرتکب شنیدن ساز و نگاه‌داشتن سازنده‌ها نمی‌شد در خفیه اظهار فرستادن

اصفهان بعضی اصفهانی نوشته‌اند. وفاتش سنه تسعه و تسعمائه (۹۰۹ق) در شهر تبریز واقع شده» (صبا، ۱۳۴۳، ۹۶). این تاریخ وفات و انتساب دوران حیات وی به عصر سلطنت شاه‌عباس به هیچ وجه نمی‌تواند صحیح باشد؛ چراکه اولاً شاعر عهد شاه‌عباس نمی‌توانسته در آغاز دوره صفوی درگذشته باشد! در ثانی او بر طبق گزارش رساله قواعد خطوط، از پیروان سلطان علی مشهدی و استاد مالک دیلمی در خط نستعلیق بوده و به سال ۹۴۴ق در قزوین می‌زیسته و تاریخ وفاتش را سال ۹۵۰ق ضبط کرده‌اند (بیانی، ۱۳۴۵، ج. ۱: ۸۴). نکته این است که باباشاه تربتی و باباشاه اصفهانی دو شخصیت متفاوتند و صاحب تذکره روز روشن اطلاعات غلطی داده است.

بیانی می‌نویسد: «حافظ باباجان ظاهراً به دستگاه بهرام میرزا صفوی راه یافته که گاهی در رقم‌ها خود را "بهرامی" معرفی کرده است و این امر با قول صاحب عالم‌آرای عباسی منافات ندارد که او را از نستعلیق‌نویسان دوره شاه‌طهماسب دانسته است» (بیانی، ۱۳۴۵، ج. ۱: ۸۳). میرزاجیب اصفهانی در تذکره خط و خطاطان درباره باباجان تربتی می‌نویسد که «برادر فیضی و حافظ قاسم خواننده است، در زرافشانی و نقاری یکتا و در انواع ساز و موسیقی و اشعار بی‌همتا بود» (میرزاجیب اصفهانی، ۱۳۶۹، ۱۱۹). هدایت‌الله لسان‌الملک نام او را حافظ باباخان ذکر کرده و نوشته «نستعلیق را خوش نوشت و عود را نیکو نواخت و زرافشان در کمال خوبی فرمود» (هدایت‌الله لسان‌الملک، بی‌تا: ۷۱). از تاریخ ولادت حافظ باباجان هیچ اطلاعی در دست نیست. به‌طور کلی حافظ باباجان را باید از پروردگان اواخر دوره تیموری دانست که ظاهراً عمری طولانی داشته و تا اوایل عصر صفوی هنرنمایی کرده است. آخرین نکته این که درویش‌علی چنگی از شخصی به نام حافظ باباجان قانونی سخن گفته که قانون را با مهارت تمام می‌نواخت (کریم‌اف، ۱۳۸۷، ۱۸). معلوم نیست که آیا این حافظ باباجان قانونی هم شخص مدنظر ماست یا خیر. اگر چنین باشد باید گفت که این نوازنده دست‌کم در نواختن سه ساز عود و شترغو و قانون چیره‌دست بوده است.

#### ۶. مولانا عبدالهادی

در صفحه ۱۰۵ درباره مولانا عبدالهادی آمده که برادرزن مولانا مالک مذکور بوده، «از قزوین است، پیش مولانا مالک چیزی خوانده بود و طالب علم خوب بود و در ریاضی و علم موسیقی نیز عدیل نداشت و تصنیفات کرده بود و نقش‌های بسیار بسته و خط نسخ تعلیق را خوش می‌نوشت، به‌تخصیص جلی را، و در کتابه‌نویسی قدرت تمام داشت و قلم را محرف قط می‌زد و شعر را خوب می‌گفت و اقسام اشعار داشت و صاحب دیوان بود» (منشی قمی، ۱۳۵۱، ۱۰۵). سپس غزلی از او را با مطلع «مرا گفتی چون یاری نداری / تو همچون من گرفتاری نداری» نقل کرده و گفته که مصنفان قزوین این غزل را در نیشابورک نقش بسته بودند. آنچه تذکره قاضی را بی‌همتا می‌سازد، ذکر دقیق همین جزئیات و پرهیز از کلی‌گویی‌های معتاد تراجم‌نویسان است. مولانا عبدالهادی قزوینی در سال ۹۷۶ق در قزوین درگذشته است. از این شخص اطلاع بیشتری به‌دست نیامد.

مولانا قاسم از خان نمود» (منشی قمی، ۱۳۵۱، ۱۱۳-۱۱۲). معنای آن عبارت عربی که به سبک جاهلانۀ نویسندگان صفوی به حکیم یونانی نسبت داده شده، این است که هرکس از صدای خوش و زیبایی درخشان شاد نشود، عقده فاسدیست که باید درمان شود.

نیز از این فقره درمی‌یابیم که پس از توبۀ شاه‌طهماسب، تحریم موسیقی و تیرگی روزگار موسیقی‌دانان، قاسم قانونی به قراق خان تکلو، از امرای شاه مذکور و حاکم هرات، پناه برده که خود در نهایت به دستور شاه و با مأموریت امیرالامرا معصوم‌بیگ صفوی دستگیر و در سال ۹۷۱ق در حبس کشته شده است! در ادامه می‌آورد که «قراق» خان عالی‌شان نیز امتثال امر عالی نواب جهانبانی کرده مولانا را سپرد. مولانا در شهر سنه سبع و ستین و تسعمائه (۹۶۷ق) همراه عم فقیر به مشهد مقدس آمده، نواب میرزایی در چهارباغ که عمارت عالی ساخته، مولانا را در آنجا می‌داشت» (منشی قمی، ۱۳۵۱، ۱۱۳). از اینجا به بعد هوس استخدام اسلوب براعت استهلال به سر قاضی افتاده و کلمات زیرخطار را جوری برگزیده و چیده که هم اصطلاحات موسیقی را به‌مناسبت احوال وارد متن کند، و هم شاید از آشنایی خود با این علم پرده‌برداری کند:

«مولانا نیز از غایت شفقت و احسان بی‌پایان آن شاهزاده‌العیان همواره حسینی‌وار دم از یک‌جهتی و ولای آن سپهر اعتلا زده همیشه در سلک سازنده‌ها و مقام نغمه‌سراها داعی دعای اجابت آن دولت عظمی بوده، از غایت راست‌اعتقادی در پنجگاه [منظور اصول دین شیعه] به لوازم بندگی قیام نموده، در دوگاه صبح و شام به خدمت اقدام داشت. اقبال مثال در آن کنج باغ به فراغ بال پناه گرفته، صیاصفت در بوستان آن گلستان که قبله آمال ترک و عجم بود راه یافته، آوازه قول و پیشرو و عملش به عراق و حجاز رسیده و نغمات سازندگی او اهل آوازه نیشابورک و اصفهان و تبریز را حقله در گوش کشیده غالباً این فن مغلوب او گردیده بود و به‌سرحد اعجاز رسیده» (منشی قمی، ۱۳۵۱، ۱۱۳).

بعد این مثنوی را می‌آورد که گویا سروده خود مؤلف است:

شد به سازندگی چنان مشهور که شده رام او وحوش و طیور  
برکشد چون به ضرب دست آواز از بدن مرغ جان کند پرواز  
نغمه‌اش چون صبا فرح‌افزای عمل و قول او للم‌فرسای  
ساز او بود روح روحانی همچو داود نبودیش ثانی  
به گزارش قاضی، پس از آن مولانا قاسم قانونی حدود دهدوازده سال دومرتبه در مشهد مقدس و در سفر هرات، و حکومت قاین و سبزوار با شاهزاده ابراهیم میرزا همراه بوده است. در همان وقت خواجه محمد مقیم که در طنبورنوازی چیره‌دست بود، بی‌گناه و صرفاً به‌خاطر اختلاط با شاهزاده سلطان حیدر میرزا، پسر سوم شاه‌طهماسب، به فرمان این شاه هنرستیز سفاک از حلق کشیده به دار آویخته شد، و بعد «بر سر اوامیر مطاع به نفاذ پیوست که سازنده‌ها و گوینده‌های ممالک محروسه را عموماً و مولانا قاسم قانونی [هم‌نشین دیگر

شاهزاده یعنی ابراهیم میرزا] را خصوصاً به قتل آوردند!» (منشی قمی، ۱۳۵۱، ۱۱۴). در اینجا است که باید شاهزاده ابراهیم میرزا را پناه‌دهنده بی‌پناه موسیقی‌دان بیچاره به‌شمار آوریم که وقتی از این حکم آگاه شده، در منزل خود با گنج و آجر سردابه‌کنده و ترتیبی داده که مولانا چندی در آنجا «به‌واسطه اطمینان خاطر که خود ناظر و واقف باشد» حفظ و حراست شود، به این ترتیب که «قالی و نمد به‌روی آن مخزن انداخته، می‌نشست!» پایان کار اینکه «چند مدت از این گذشت، مولانا را بیرون آورد؛ اتفاقاً مولانا در همان روز به جوار رحمت ایزدی پیوست» (منشی قمی، ۱۳۵۱، ۱۱۴). مبرهن است که این مرگ را نباید اتفاقی قلمداد کرد و قاعدتاً شخصی که مدتی در سیاهچال به‌عنوان پناهگاه از بیم جان محبوس شده باشد و بعد بیرون بیاید، اگر زنده بماند باید اتفاق دانست.

با این وصف می‌توان از مولانا قاسم قانونی به‌عنوان یکی از قربانیان شهید موسیقی در عصر تسلط تعصب شاه‌طهماسب صفوی یاد کرد. آنچه درباره موسیقی و موسیقی‌دانان در گلستان هنر آمده، همین بود که نقل شد. نگارنده به‌رغم جست‌وجوی فراوان نتوانست به تصاویر نسخه مصور مسکو دست یابد تا بلکه نگاره‌های آن را نیز بررسی کند؛ اما برای مشاهده عکس‌های سیاه‌وسفید این نگاره‌ها می‌توان به مقاله حسن نراقی درباره گلستان هنر که در شماره ۱۴۴ مجله هنر و مردم چاپ شده مراجعه کرد (نراقی، ۱۳۵۳). همچنین برای شرح مبسوط‌تری از احوال قاضی احمد قمی، نک. مدرسی طباطبایی (۱۳۵۴).

### نتیجه‌گیری

یکی از مسائل عمده مطالعه در زمینه تاریخ موسیقی ایران فقدان کتب تذکره و شرح حال درباره موسیقی‌دانان است. هرچه منابع این‌چنینی درباره شعر و شاعران فراوان داریم، درباره دیگر هنرها با کمبودی جدی مواجهیم. در این بین وضعیت موسیقی در زبان فارسی از همه آشفته‌تر است و هیچ اثر مستقلی در این حوزه تألیف نشده است. در این میان کتاب گلستان هنر، تألیف قاضی میراحمد منشی قمی، شرح حال هنرمندانی است که با صنایع کتاب‌آرایی سروکار داشته‌اند؛ اما به‌خاطر اشتغال برخی از این هنرمندان به موسیقی از احوال برخی موسیقی‌دانان عصر صفوی آگاهی می‌یابیم.

درباره شرح حال قاضی میراحمد منشی باید گفت که پدر قاضی میراحمد، میرمحمد منشی حسینی قمی نام داشته و از فضلا و شعرا و منشیان دربار شاه‌طهماسب صفوی بوده و نزد او عزت و احترامی داشته است. قاضی میراحمد نیز همچون پدر جایگاهی را در دربار دیگر شاه صفوی؛ یعنی شاه‌عباس کبیر به‌دست آورده و از مورخان و شاعران مقرب به‌شمار می‌رفته است. چون این خاندان و اقوام ایشان، که همه اهل فضل و عالی‌قدر بوده‌اند، به «منشی قمی» شهرت داشته‌اند. در باب نام و سرانجام قاضی میراحمد منشی هیچ‌یک از مورخان و تذکره‌نویسان سخنی نگفته‌اند.

باید دانست در دوره صفوی، به‌دلیل توجه بسیار شاهان و شاهزادگان، تذکره‌نویسی بیش از دیگر ادوار تاریخ ایران مرسوم می‌شود و نویسندگان در باب خط و خطاطی رساله‌های بیشتری تألیف

می‌کنند. گلستان هنر را که از این دست کتب است، می‌توان از یک منظر از قدیمی‌ترین نمونه‌های نقد هنری در تاریخ ادب فارسی پنداشت، چنانکه مؤلف گلستان هنر نه قابلیت‌های رقیبانش را در خوش‌نویسی و رنگ‌آمیزی و وصالی و به‌ویژه علم ادوار و موسیقی زیر سؤال برده و نه به هیچ وجه از حدود ادب عدول کرده و قلم به ناسزا چرخانده و دهان به فحاشی گشوده، در عین حال صراحت تمام به خرج داده است. از همین منظر است که می‌توان قاضی را یکی از نخستین منتقدان هنر به معنای واقعی کلمه و اثر او را طلیعه نقد و نظر هنری در تاریخ ادبیات فارسی دانست.

در بررسی گلستان هنر باید اشاره کرد که این کتاب قطعاً دو تحریر دارد که نسخه اول را قبل از سال هزار هجری نوشته و بعد از چند سال در آن تجدیدنظر کرده است. تدوین نخست این اثر به فرهادخان قرامانلو تقدیم شده است. در تدوین دوم کتاب اما نام شاه‌عباس و فرهاد خان حذف شده است. بیان روان، قلم شیرین و نثر موجز اما مؤثر از ویژگی‌های این کتاب است. در بررسی بخش‌های مرتبط با موسیقی‌دانان آن عصر این موضوع قابل ذکر است که مؤلف گلستان هنر در مطاوی اثر خود از موسیقی‌دانان و سازهای آن زمان اسم برده؛ ولی نه در فصل و جزء معین و مخصوص. هشت موسیقی‌دانی که به شرح احوال آن‌ها در گلستان هنر آمده است عبارتند از: مولانا حیدر قمی، خواجه محمودبن خواجه اسحاق الشهبانی، مولانا مالک دیلمی، میرصدرالدین محمد قزوینی، حافظ باباجان، مولانا عبدالهادی، ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا، مولانا قاسم قانونی.



## منابع و مراجع

- اسکندریبگ ترکمان. (۱۳۱۷)، *ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی*. به تصحیح سهیلی خوانساری. تهران: کتابفروشی اسلامیة. بیانی، مهدی. (۱۳۴۵)، *احوال و آثار خوشنویسان*، تهران: دانشگاه تهران.
- تربیت، محمدعلی. (۱۳۷۸)، *دانشمندان آذربایجان*. به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات. حافظ. (۱۳۹۹)، *دیوان غزلیات حافظ*. به کوشش خلیل خطیب‌رهبر. تهران: صفی‌علیشاه.
- حسنی (داعی‌زاده)، زهرا. (۱۳۳۷)، «گلستان هنر؛ کتابی در فنون مختلف نقاشی». در *مجله نقاشی و نگار*. بهار ۱۳۳۷، ش. ۵. صص. ۲۳-۲۴.
- داعی‌زاده، زهرا. (۱۳۱۷)، «تذکره خوش‌نویسان و نقاشان». در *مجله ارمغان*. سال ۱۷، ش. ۵. صص. ۳۴۴-۵.
- سام میرزای صفوی. (۱۳۱۴)، *تحفه سامی*. با تصحیح و مقابله وحید دستگردی. تهران: مطبعه ارمغان.
- سهیلی خوانساری، احمد. (۱۳۱۷)، «مکتوب به بانوی فاضله زهراء داعی‌زاده». در *مجله ارمغان*. سال ۱۷، ش. ۷. صص. ۴۳۷-۴۰.
- شکراللهی طالقانی، احسان‌الله. (۱۳۸۸)، «ادبیات نقد در گلستان هنر». در *پیام بهارستان*. دوره ۲، سال ۱، ش. ۴. تابستان ۱۳۸۸. صص. ۳۳۹-۳۴.
- صبا، محمدمظفر حسین. (۱۳۴۳)، *تذکره روز روشن*، به تصحیح و تحشیه محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، تهران: کتابخانه رازی.
- کریم‌اف، عثمان. (۱۳۸۷)، «تحفه‌السرور درویش علی چنگی». در *مجله گزارش میراث*. دوره دوم، سال ۲، ش. ۲۳-۲۴. صص. ۱۵-۱۹.
- گلچین معانی، احمد. (۱۳۶۳)، *تاریخ تذکره‌های فارسی*. چاپ دوم، تهران: کتابخانه سنائی.
- مدرسی طباطبایی. (۱۳۵۴)، «قاضی احمد قمی؛ نگارنده خلاصه‌التواریخ و گلستان هنر. در *نشریه بررسی‌های تاریخی*. سال ۱۰، ش. ۲، خرداد و تیر ۱۳۵۴. صص. ۶۱-۱۰۰.
- مسعودیه، محمدتقی. (۱۳۹۱)، *فهرست نسخ خطی موسیقی ایرانی*. به کوشش قدسیه مسعودیه، ویراستار: محمدتقی حسینی. تهران: پژوهشکده هنر.
- منشی قمی، قاضی میراحمد. (۱۳۵۱)، *گلستان هنر*، به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- میرزاحیب اصفهانی. (۱۳۶۹)، *تذکره خط و خطاطان*؛ ترجمه رحیم چاوش اکبری، تهران: کتابخانه مستوفی.
- نخجوانی، حسین. (۱۳۳۶)، «معرفی کتاب گلستان هنر»، در *نشریه دانشکده ادبیات تبریز*. سال ۹، ش. ۴۰. صص. ۱-۱۶.
- نراقی، حسن. (۱۳۵۳)، «گلستان هنر»، در *نشریه هنر و مردم*. ش. ۱۴۴. صص. ۵۷-۶۳.
- هدایت‌الله لسان‌الملک. (بی‌تا)، *تذکره خوشنویسان*، تهران: یساولی.

## **Description of some Safavid era musicians in Golestan Honar By Qazi Mir Ahmad Menshi Qomi**

### **Abstract**

One of the main issues in studying the history of music in Iran is the need for biographical books and descriptions of musicians. Although during the Safavid period, due to the attention of kings and princes, biographical writing was more common than in other eras of Iranian history, we need more sources regarding music, as there is no independent biography available. Among these, the book *Golestan-e Honar* by Qazi Mir Ahmad Monshi Qomi, a historian and poet in Shah Abbas Safavi's court, describes bookbinding artists. However, due to some of these artists' musical involvement, we can learn about some musicians of the Safavid era. It should be noted that the author of *Golestan-e Honar* mentions musicians and their instruments of that time in his work, but not in a specific and detailed manner. Qazi Mir Ahmad can be considered one of the earliest art critics in the true sense of the word, and his work can be regarded as the forefront of artistic criticism in the history of Persian literature. Qazi Ahmad's writing characteristics include clarity of expression, sweet penmanship, and concise yet compelling prose. Using a descriptive-analytical method and library sources, this research examines Qazi Mir Ahmad's description in other sources and biographies, then investigates the supporter and the date of composition of the work. It then presents the work's specifications, list, and versions and describes eight Safavid-era musicians in the book *Golestan-e Honar*.

**Keywords:** Golestan-e Honar, Qazi Mir Ahmad Monshi Qomi, Musicians of the Safavid Era, Biographical Description, Music of the Safavid Era